

میرزا حسن مستوفی الممالک

بکنند. پارتی‌های اعلیحضرت محمد علی شاه مشغول کار هستند. (در) فرنگستان هم حضرت اقدس آقای ظل السلطان، سپهدار، سردار منصور، ارفع الدوله، به یک روایت شعاع السلطنه و سردار ظفر (و) ممتاز الدوله (و) جمعی دیگر برای سلطنت اعلیحضرت محمد علی شاه کار می‌کنند. بنا بود مستوفی الممالک برود پاریس، ناصرالملک را بیاورد. ناصرالملک تلگراف کرده است که آمدن شما لازم نیست، من که نخواهم آمد کار اعلیحضرت محمد علی شاه نزدیک به اتمام است. یک تیر به ترکش دارید. چند ماه دیگر به موعد تاجگذاری باقی نمانده است، در هر صورت آمدن من بی فایده است اگر بتوانید برای سلطان احمد شاه زودتر تاجگذاری بکنید بهتر است. حالا بعضی‌ها می‌گویند خیر حالا خیلی به موعد تاجگذاری مانده است. وزراء دست پاچه هستند بعضی‌هایشان. از یک طرف هم گفتند، سردار ظفر تلگرافی کرده است به خوانین بختیاری که کار سلطنت اعلیحضرت محمد علی شاه گذشته، خواهد آمد. شما بختیاری‌ها مخالفت نکنید که حاصل ندارد. گویا این خبر هم صحیح باشد.

محمد علی شاه هم رفته بود لندن. گویا مراجعت کرده است. در طهران هم شب‌ها بختیاری‌ها (و با) اغلب از وزراء (و) قوام الدوله ... نی فضول کنکاش دارند. پریروز هم پیشکار امیراعظم را هیأت وزراء خواسته بوده‌اند، گویا بعد از مذاکرات زیاد همان آن او را سوار کرده به طرف شاهرود و بسطام فرستادند. گفتند هم که حکومت استرآباد را دادند به امیراعظم. سپهدار هم بعضی کاغذهای گوشه و کنایه‌دار نوشته است. بختیاری‌ها، آنها هم اغلب با ساعد الدوله در کنکاش هستند.

چهارشنبه ۱۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل قوام السلطنه. عمیدالدوله که چندی است از کرمانشاه آمده است، یمین نظام (و) جمعی دیگر بودند. از آنجا آمدم منزل مستوفی الممالک. آنجا

هم جمعی بودند: شهباب الدوله، حکیم الملک، میرزا سلیمان خان، شکوه الملک میرزای وزرات جنگ، بودند. بعد آمدن منزل جلال الدوله آن جا هم سهام السلطنه عرب، مفاخر السلطنه، میرزا سید حسین خان مترجم بانک شاهنشاهی (که) ملقب است به عون الملک، قدری هم آن جا بوده، بعد آمدن منزل.

بعد از منزل سالار مسعود تلفن کردند که صاحب اختیار آنجاست شما هم بیایید. من هم رفتم، سالار بهادر، برادر سالار مسعود که دو روز است آمده (و) بعضی از بختیاری ها بودند.

اخبارات تازه این ست که امروز ششصد نفر ژاندارمری رفتند به شیراز. معزز اخوی، هم که در جزء توپخانه ژاندارمری است با آنها رفته. اول از یوسف آباد آمده بودند با تجملات سفرشان، آشپزخانه دستگاه هر چه تمام تر، به قدر بیست عدد. کار مال بند زیادی. آمده بودند دم سفارت انگلیس، به وزیر مختار انگلیس سان و دفیله داده، بعد آمدند میدان توپخانه، رو به شیراز حرکت کرده بودند.

پسر نایب حسین کاشی هم امروز با قدری سوار وارد طهران شد، عین الدوله از آدمهای خودش را با یدک فرستاده بود استقبال، با تشریفات وارد طهران کرده بودند.

پنجشنبه ۱۶ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتم به در خانه (در) کابینه وزراء کاری داشته بعد رفتم توی باغ. قدری گردش کرده با حاجب الدوله صحبت می کردیم. بعد اعلیحضرت همایونی بیرون آمدند. احوالپرسی (و) اظهار تعجب فرمودند (که) فلانی چه شده که در خانه آمدی. بعد قدری در باغ گردش کردند، تشریف بردند در عمارت ایض در هیأت وزراء. چون خیال تاجگذاری دارند، می خواهند اعلیحضرت همایونی گاهی از اوقات تشریف ببرند هیأت وزراء را ملاحظه کنند که از وضع امورات مطلع (شوند) برای من بعد. من هم سوار شده آمدن منزل.

جمعه ۱۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

امروز تماماً منزل بودم. صرف نهار کرده، عصری نماز خوانده، دعاهاى عصر جمعه را هم خوانده، شب هم قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته استراحت کردم.

شنبه ۱۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل سالار مسعود، عصری با سالار مسعود سوار شده رفتم منزل یمین السلطنه، نبود. (از آنجا رفتم منزل عضد الدوله، او هم تغییر منزل داده است. از آنجا رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. در منزل ظل السلطنه حیاط حسینیه بود، مشغول روضه بودند.

یکشنبه ۱۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

اخبار تازه: کابینه تازه وزراء گویا متزلزل است، وثوق الدوله گفته است (که) من چند روزی (به) در خانه نخواهم آمد. می خواهم دوا بخورم. عین الدوله از شب جمعه رفته است شمیران. همچو می گویند روز سه شنبه خواهد آمد. از فرنگستان هم اخبارات مختلف روز به روز می رسد. بعضی ها می گویند دولت انگلیس و روس آمدن اعلیحضرت محمد علی شاه را تصویب نکرده اند، بعضی ها می گویند تصویب کرده اند. ناصرالملک گفته است اگر زودتر تاجگذاری بکنید، اگر آمدن اعلیحضرت محمد علی شاه را راست باشد وضع جور دیگر خواهد شد. یعنی نخواهد آمد.

بعضی ها می گویند سپهدار و حضرات هر چه کردند که اسبابی فراهم کنند که اعلیحضرت محمد علی شاه بیاید، روس ها راضی بودند ولی انگلیس ها مانع هستند. حالا هم سپهدار با ناصرالملک گرم گرفته است بلکه او را بیآورد، او هم می گوید من نخواهم آمد. در مجلس هم حضرت اقدس ظل السلطان با سردار ظفر (و) گویا با سپهدار دعوای سختی کرده بوده اند.

دوشنبه ۲۰ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم بیرون، هوای خوبی بود، آفتابی بود. مدتی راه رفته، بعد یک میز «بلیارد» خریدم، صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده، رفتم بیرون بلیارد بازی کرده آمدم اندرون.

سه‌شنبه ۲۱ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل امیر معظم. حکیم الملک، احیاء الملک، نظم السلطنه، عبدالله میرزا (بودند). دکتر فرمانفرما که تازه چند روز است از فرنگستان آمده می‌گفت: نصرت الدوله را در فرنگستان عمل بدی کرده به قدر یک وجب روده‌اش (را) که ضایع شده بود بریده‌اند.

بعد رفتم منزل عین الدوله، چند روز بود رفته بود شمیران تمارض کرده بود. امروز آوردندش. ظفر السلطنه که حاکم کرمانشاه شده (و) شیخ سیف الدین، حاجی حسین آقا، معین بوشهری، عماد الدوله، مترجم الملک، بصیر الممالک پدر سوخته فرمساق، پسر نایب حسین کاشی (و) سیف الملک بودند. مخبر الدوله که ناخوش است فردا می‌رود فرنگ برای معالجه.

چهارشنبه ۲۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل نظام السلطان، نهار را آنجا مهمان بودیم، مختار السلطنه، عمید حضور (بودند) مؤید همایون هم بود ولی زود رفت.

رفتم خدمت افتخار السلطنه امروز هم خانم خانمها را که برادر زاده دختر آقا و دختر آقاسید هاشم بقال است امروز عروسی کردند (با) آقا جلال معروف به حاجی فاخر پیشکار اشرف السلطنه (و) از منزل ما بردند. سرکار معزز الملوک هم رفته بودند با عروس.

پنجشنبه ۲۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتیم رو به منزل آجودانحضور، احوالپرسی. بین راه در تیمچه کتابفروش ها یک کتاب منشآت مرحوم امیر نظام را خریده بعد رفتم منزل آجودان حضور حسام حضور آنجا بودند. حالش همان طور هاست. خداوند قادر متعال خودش شفا عنایت فرماید. مسیح السلطنه سید معمم که از شاگردهای مرحوم میرزا ابوالقاسم نائینی است (و) از طب ایرانی سر رشته دارد، چند روز است مشغول معالجه است.

جمعه ۲۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتیم منزل نصرالملک، پسر مخبرالدوله که رئیس کابینه رئیس الوزراء است. منزلش نبود، کارت گذارده، بعد رفتیم منزل مخبرالممالک. نصرالملک هم آنجا بود.

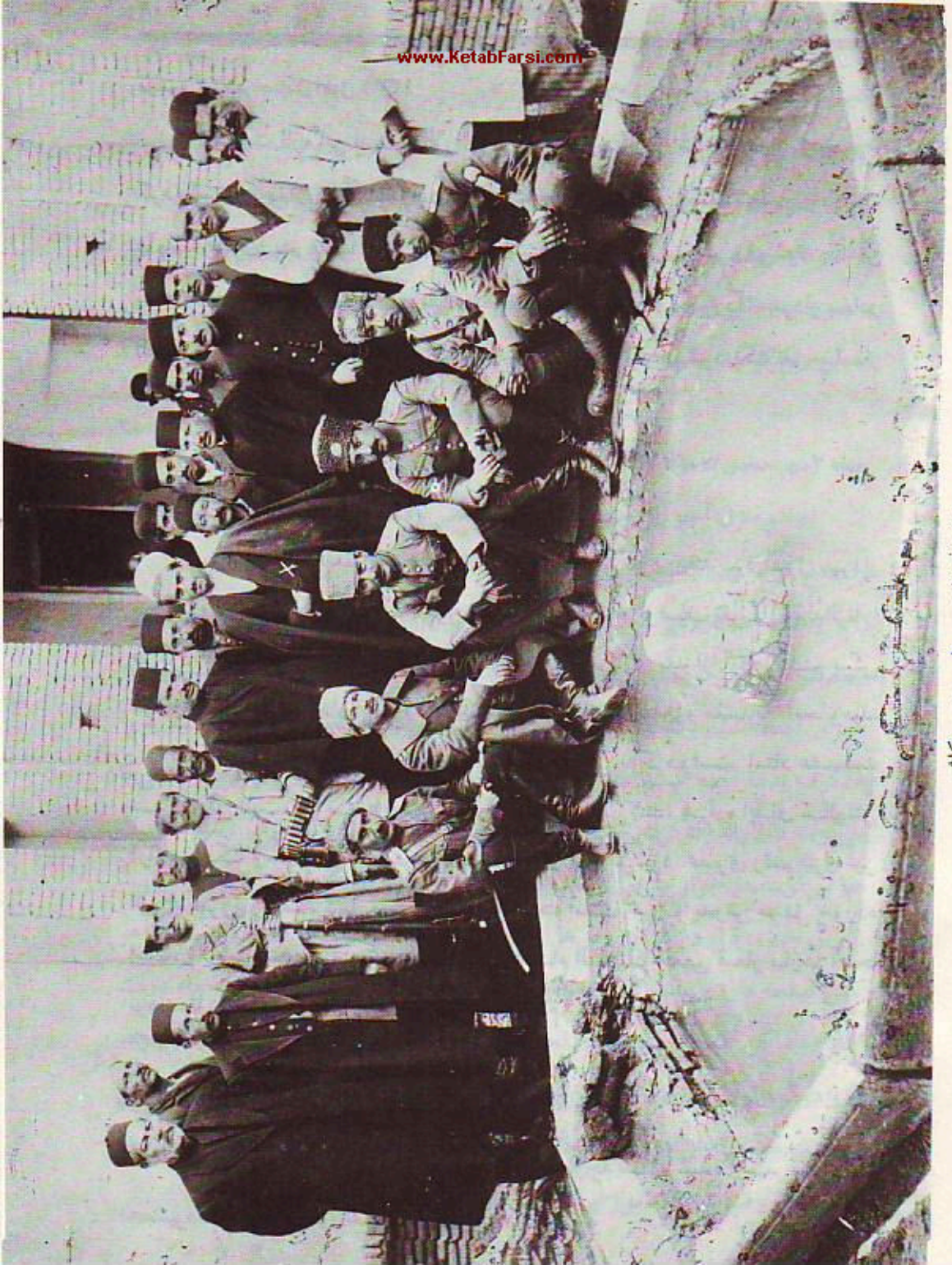
شنبه ۲۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

هوا آفتاب بود، چادر آوردند. بیرونی برای تفنن زدیم. انتظام الدوله (و) متصرفالدوله آمدند توی چادر نشستند مدتی صحبت کرده، بعد هم حاجی امین الخاقان آمدند.

یکشنبه ۲۶ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

یک ساعت به غروب سوار شده رفتیم منزل اعتصام السلطنه، کاری داشته، حشمت الممالک، مفاخر السلطنه، حبیب الله میرزا، منوچهر میرزا که چند روزی است آمده، این مدت که رفته بود به فرنگستان با معیرالممالک میانه شان آنجا بهم خورده، بعد آمده بود مازندران، چندی هم پیش مقبل الدوله بود، حالا چند روز است که آمده است، دیده شد. عصرها جمعی اینجا جمع می شوند، قمار می کنند.

خواهر زاده حاجی محمد حسین حریر فروش که برادر شیخ حسین باشد مرده، مرض حصبه معرکه می کند، خیلی آدم می کشد.



ماشالله خان پسر نایب حسین کاشی

دوشنبه ۲۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است. سالارالدوله طرف مازندران را شلوغ کرده، باز خروج کرده است. سپهدار هم گفتند وارد تنکابن شده است سرکشی بکند، بعد از راه رشت بیاید به طهران. پسر نایب حسین که آمده است طهران، هر وقت سوار می شود چند تن سوار عقب سرش می اندازد. این فقره به حضرات بختیاری ها برخورده، سردار بهادر تلفن کرده است به عین الدوله که حکم بکند هر وقت سوار می شود یک نفر جلو دار بیشتر نداشته باشد.

سه شنبه ۲۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سردار بهادر، منزل خودش نبود. رفته بود منزل سردار محتشم رفتم آنجا مدتی هم آنجا صحبت کرده، تعریف و توصیف تقی زاده و لَدُ الزنا را می کردند. من هم بر عکس بر ضد آنها حرف می زدم. باری بعد از آنجا رفتم پیش سردار اعمی، یعنی سردار اسعد و لَدُ الزنا. جمعی از پدر سوخته ها و مفسدین آنجا بودند. بعد رفتیم سر بنائی سردار بهادر. عمارت مفصلی بنا کرده است. استاد علی محمد سرکارش است، دو مرتبه است. نجاری مفصلی می کنند، هزاره اطاق سالونش (را) موزائیک و خاتم می کنند، ذرعی شصت تومان تمام می شود. عصری رفتم منزل عین الدوله. امروز را گفتند کسل است، به در خانه نرفته است. خیر سر پدرش مهمل خورده است، ملاقات نشده، سوار شده رفتم منزل اعتصام السلطنه، جمعی قمار بازها آنجا بودند. تا دو ساعت و نیم از شب گذشته آنجا بودم.

چهارشنبه ۲۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

آفتاب خوبی بود، کوه را هم برف زد، یکپارچه سفید شده است. عصر هم همشیره های سرکار معرزالملوک از امیریه آمده بودند.

پنجشنبه نهمه شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

خبر بدی آوردند که آجودان حضور نزدیک سحر مرحوم شده است، بسیار از (این) خبر وحشت انگیز پریشان شده، حال بدی به من دست داد. سوار شده رفتم منزل آجودان حضور جمعی آنجا بودند. عماد حضور (و) دامادهای آجودان حضور. جنازه اش (را) شسته، برداشته بردند به حضرت عبدالعظیم سر مقبره مرحوم امین اقدس دفن کردند.

جمعه ۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

رفتم منزل آجودان حضور سر ختم. جمعی بودند. مستوفی الممالک آمده ختم را جمع کرده، زود رفت.

اخبارات تازه این است: سالارالدوله مازندران را گرفته، شهر ساری را به غلبه متصرف شده، می گویند پسر مراد خان هم کشته شده. خودش هم فرار کرده است، رو به طهران آمده است. یک روایت دیگر این است که پسر اسمعیل خان، امیر مؤید را هم گرفته به دار زده است. اسماعیل خان را هم بعضی ها می گویند فرار کرده. بعضی ها می گویند سالارالدوله گرفته است. سپهدار هم وارد تنکابن شده است. برادر رشید السلطان هم می گویند در خوار مشغول بچاپ بچاپ است.

چندی قبل در تبریز روس ها اعلان کرده بودند که از حالا تا یک ماه دیگر هر کس اسلحه دارد بایست (به) دولت تسلیم بکند. اگر نکرد (و) بعد از یک ماه دولت اطلاع پیدا کرد که در یک خانه اسلحه هست، آن خانه را خراب خواهد کرد بعد از چند روز دیگر، باز روس (ها) اعلانی کردند از جانب جانشین قفقاز که حسب الامر امپراطور حکم شده بود که از اهل آذربایجان سلب اسلحه بکنند. حالا حکم شده است (که) روس هیچ وقت به عمل امور ایران دخالت نکنند، خود دانند.

قشون روس هم که در مازندران بود، بردند. امیر اعظم را هم که حاکم استرآباد کردند، گویا از روس‌ها ترسیدند، در واقع بی‌تصویب سفارت روس بوده است. از قراری که می‌گویند سپهدار هم در تنکابن مشغول استعداد جمع کردند است. سوار خواجه وند را هم خبر کرده است، یک دسته سوار هم از تبریز گفتند به سرکردگی احمد خان میر شکار به طرف خمسه (و) دهات جهان‌شاه خان آمده، گفتند تا نزدیک خمسه هم آمده است. سردار حشمت که قوام نظام باشد از طرف حضرت اقدس آمده بود برای تعزیت و تسلیت.

شنبه ۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

رفتم بیرون قدری راه رفته، بعد صرف نهار کرده، علی خان پدر سرکار خاصه خانم هم آمده، خداحافظی کرد که فردا با نعلش مرحوم سروردوله برود عتبات. سرکار معززالملوک هم تشریف بردند خانه مرحوم آجودان حضور که ختم زنانه را جمع بکنند.

یکشنبه ۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سرکار معززالملوک رفتند امیریه که (از) آنجا بروند امامزاده معصوم، برای تشییع جنازه مرحوم سروردوله. سوار شده رفتم امامزاده معصوم جمعیت زیادی بود(ند). دویست نفر قزاق با موزیک، دویست نفر ژاندارم پیاده، صد نفر پیاده با موزیک، قدری سواری کشیک‌خانه (و) یدک‌های دولتی آنجا حاضر بودند. حضرت اقدس هم با درد پا تشریف فرما شده بودند. موزیکانچی‌ها سلام و احترامات نظامی را بجا آورده، حضرت اقدس پیاده نشده، به واسطه درد پا، دم در امامزاده با کالسکه ایستاده جمعیت زیادی از زن و مرد (و) سید و آخوند و طلاب توی باغ بودند. ظل السلطنه، اقتدارالسلطنه هم برای پذیرایی بودند.

موفق الدوله وزیر دربار، حاجب الدوله، جلال الدوله، یمین الدوله، پسرهای عضدالملک، سالارالسلطان پسر عضدالملک که امیر آخور شاه است، با بیست یدک شاهی، مجدالدوله، من، آصف السلطنه، سهم الدوله، سعدالملک، تمام اندرون (و) دخترهای حضرت اقدس، محترمان شاهزادگان با قر و غمزۀ تمام بودند. نقیب السادات با دویست نفر سید که یکی یک تومان پول به آنها حسب الوصیت مرحوم سروردولوه داده بودند. با تشریفات تمام نعل را بلند کرده، آورند دم باغ نوبی تخت گذارده، اعتمادالملک هم که رئیس حمل جنازه است، علی خان پدر سرکار خاصه خانم هم که می‌رود. رویهم رفته، به قدر بیست نفر زن و مرد جمعیت دارند. یکی از صیغه‌ای حضرت اقدس که اسمش ستاره خانم است، اصلاً هم از اهل گچسار شهرستانک است، او هم می‌رود با پدرش، نفری روزی پنج هزار پول خرج می‌گیرند. همه جا هم برای خدام اماکن مشرفه پول و خلعت برای هر کس درخور حالش داده می‌شود. باری به قدر سی عدد درشگه هم کرایه کرده بودند.

سواره قزاق و ژاندارم سواره و پیاده هم جلو نعل موزیک می‌زدند (و) حرکت می‌کردند. پیاده‌ها هم تا آب انبار قاسم آباد جلو نعل بودند. (در) حضرت عبدالعظیم هم اجزای نظمیه (و) تشریفات مفصل بود.

باری همین طور که می‌رفتم عقب نعل، دم دروازه که رسیدم مجدالدوله را دیدم دم در قهوه‌خانه ایستاده. من را صدا کرد. رفتم پیش مجدالدوله دیدم حالش منقلب است. یک تلگراف به خط فرانسه به من نشان داده، گفتم چه چیز است؟ گفت مختارالدوله سعدالملک نوشته است از «اُدسا» که آقای علیقلی میرزا پسر حضرت اقدس، از «ویلیوسپت» افتاده، هر چه مداوا و معالجه کردیم، مفید نیافتاده است، بعد از سه روز مرحوم شده. از این خبر وحشت انگیز (و) خبر ناگوار عالم بر هم خورده زانوهایم بهم لرزید بی اختیار اشکم سرازیر شده حال بدی شده، گفت حالا چه بایست

کرد؟ تکلیف چه است؟ به حضرت اقدس باید گفت یا خیر؟ من که حال گفتگو نداشته، گفتم برویم در این نزدیکی ها یک جایی پیاده بشویم. شور کنیم چه بایست کرد. رفتیم منزل سردار ناصر من گفتم اگر تلگراف نکنند (و) نعش را حرکت ندهند، دور نیست آنجاها دفن بکنند. خیال من باینجا رسیده که چون حضرت اقدس در هیچ کاری بی مشورت سفارت روس (به) هیچ کار اقدام نمی کند، خوبست به سفارت این واقعه را اطلاع بدهیم، آنها اگر صلاح دانسته (باشند)، خودشان به حضرت اقدس این خبر وحشت انگیز را بگویند. و تلگراف بکنند که جنازه را حرکت ندهند. باری از آنجا سوار شده آمدم سفارت روس «لبسوسکی» مترجم اول را ملاقات کرده، گفتگو کرده، قرار دادم تلگراف بکند به «پترزبورغ» که به حکومت «اُدسا» حکم بکنند جنازه را رو به ایران حرکت بدهند. «لبسوسکی» هم فردایاید صبح به حضرت اقدس اطلاع بدهد. آنوقت هر جور که میل حضرت اقدس است (و) مقتضی شأن ایشان است به عمل بیاورند.

دوشنبه ۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

صبح سوار شده رفتم امیریه، پیش از من «لبسوسکی» آمده بود، این خبر ناگوار را به حضرت اقدس عرض کرده بود. در واقع خبر مرحوم شدن علیقلی میرزا را داده بود. حضرت اقدس هم خیلی متألم بودند.

انعامات دیروز را که به قدر هفتصد تومان بود که به فزاق و ژاندارم سواره و پیاده پلیس و غیره مرحمت کرده، بعد گفتگو در باب ختم و غیره شد، آخر بنابراین شد که عصر چهارشنبه شروع به ختم بکنند (و) روز پنجشنبه جمع بکنند. بعد تلفنی کردم که سرکار معرزالملوک یواش یواش خبر بدهند. اهل اندرون واقعه را مطلع شده، بنای شیون را گزارده، رفتم خدمت سرکار خاصه خانم، قدری تسلیت (و) تعزیت گفته، نصیحت کرده، بعد از نهار سایر خانمها (و) دخترهای حضرت اقدس که بیرون هستند آمدند. هنگامه شد.

سه شنبه ۶ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده آمدیم امیریه. جمعیت زیاد بود. تا نزدیک ظهر مشغول پذیرائی مردم بودیم. عصری نماز خوانده رفتیم امیریه. شیخ عبدالنبی، موقد الدوله (و) حشمت الدوله (و) جمعی دیگر بودند حضور حضرت اقدس. بعد آمدیم منزل سلطانعلی خان وزیر افخم. امروز تلگراف کرده اند به «اِدسا» که مختارالدوله، نعش مرحوم علیقلی میرزا را از آنجا به طرف مشهد مقدس حرکت بدهد.

چهارشنبه ۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتیم منزل مستوفی الممالک. جمعی از صاحبمنصبها آنجا بودند. پسر اسماعیل خان هم از سوادکوه آمده است اینجا که بعضی استعدادها حمل کند برای مازندران. اسماعیل خان هم که امیر مؤید است، در محال سوادکوه است. یک جنگی هم با سالارالدوله کرده بوده اند که به قدر پنجاه شصت نفر از سوادکوهی ها کشته شده، امیر مؤید فرار کرده، حالا مازندران بیشترش در تصرف سالارالدوله است. امیر اعظم که حاکم استرآباد شده بود، رفته بود استرآباد، روس ها او را قبول نکرده اند. بعد از چند روز که در استرآباد توقف کرده ژنرال «قنسل» هیچ وقت ملاقات به او نداده، به هزار معرکه یک ملاقاتی با «قنسل» کرده، قنسل هم گفته که ما شما را به حکومت نمی پذیریم. او هم باکمال خفت مراجعت به سمنان و دامغان کرده حالا آنجاهاست. اسلحه بی که اعلیحضرت محمد علی شاه در استرآباد داشت، می گویند که سالارالدوله ضبط کرده است. به قدر یک هزار نفر هم می گویند جمعیت سالارالدوله است از ترکمن. و غیره.

صرف نهار کرده استراحت کرده رفتیم امیریه. در عمارت بزرگ ختم گزارده بودند. ظل السلطنه، اقتدرالسلطنه، من، آصف السلطنه، سعدالملک، سهم الدوله، سر ختم بودیم. جمعیت زیادی هم سر ختم بودند. صبح هم جمعیت زیادی حضور

حضرت اقدس بودند. مصمص السلطنه، رکن الدوله، مجدالدوله، امجدالدوله (و) موثق الدوله. اگر بخواهم اسم نویسی بکنم، خودش یک کتاب می شود.

پنجشنبه ۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم امیریه سر ختم. ظل السلطنه. جلال الدوله، یمین الدوله، نظام الملک، ظهیرالاسلام، امام جمعه، علماء، اغلب طلاب (و) شاهزادگان، موثق الدوله، لقمان، امجدالدوله پسرش هرمز میرزا (و) سادات زیادی از اخوی و شیرازی هر کس که بخواهید، بودند.

حضرت اقدس چون پایشان درد می کرد، خودشان نیامدند ختم را جمع بکنند، امر فرمودند که ختم را جمع بکنید. از طرف حضرت اقدس اعلم السلطنه آمده رو به جلال الدوله و علماء کرده، که حضرت اقدس می فرمایند ختم را بگوئید جمع بکنند. باری مادر آصف السلطنه حاجب الدوله، که در خانه حاجب الدوله بود، امروز مرحوم شده. آمدند آصف السلطنه را از توی مجلس ختم بردند. طرف ورامین هم خیلی اغتشاش است، جنگی شده، چندین نفر هم کشته شده است. امروز هم یک نفر بختیاری زد یک نفر علاف را کشت. خواهر معتمد الخاقان هم دیروز مرد.

شب هم حضرت معزز الملوک تشریف آوردند، خیلی دلتنگی می کنند برای مرحوم علیقلی میرزا.

جمعه ۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

رفتم منزل امیر معظم، ختم هم نگزارده بودند. آصف السلطنه هم بود. بعد محترم السلطنه، قوام الدوله، آقا سید علی آقا یزدی، هم آمده، او اصرار داشت چرا

ختم نگزارده‌اند. نعش را هم به قم بردند.

شنبه ۱۰ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که قشونی که بنا بود برود به طرف مازندران، نمی‌دانم چه شده است که موقوف شده.

امروز هم زن‌ها که حقوق می‌خواهند، در دیوانخانه جمع شده بودند، هیاهو کرده بودند، سعدالدوله هم می‌رفته است حضور شاه، او را هم زن‌ها جلویش را گرفته بودند.

یکشنبه ۱۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، آقا سید محمد پسر آقا سید عبدالله هم حضور حضرت اقدس بودند.

یک ساعت به غروب عین‌الدوله، مستوفی الممالک آمدند حضور حضرت اقدس. نعش علیقلی میرزا را هم از «اُدسا» حرکت دادند، رو به خراسان. از «اُدسا» هم با تشریفات حرکت دادند.

دوشنبه ۱۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رستم منزل مستوفی الممالک. صاحب‌منصب‌های توپخانه، از دست سالار مظفر که رئیس توپخانه است عارض هستند و او را نمی‌خواهند. مسرورالملک که مرد پیری (ی) است اغلب پیش مستوفی الممالک است (و) در جزء ندیم‌های مستوفی الممالک است و اسعدالملک و سهام‌نظام آنجا بودند.

مستوفی الممالک می‌خواست سوار بشود برود یک طرف گردش، روزی را شب کند. بعد بنا شد برویم علی آباد مجدالدوله. رفتیم علی آباد.

اخبارات تازه این است که: اردوئی به طرف مازندران می رود، بختیاری ها هم می روند. از دروازه حضرت عبدالعظیم آدمم شهر، رفته منزل عین الدوله. سردار اکرم، پسر عبدالله خان، امیر اعظم، سردار محیی، امین الضرب، معین بوشهری (و) عمادالدوله بودند.

سه شنبه ۱۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفته به در خانه. هیئت وزراء در عمارت ایض در اطاق بزرگ به انتظار نشسته تا غروب. اشخاص عجیب و غریب بودند توی باغ. از جمله پدر سوخته ها: وکیل الرعایای همدانی، ارباب کیخسرو. وکیل الرعایا (که) رفته بود فرنگستان جاهای غریب، تازه آمده است.

و ثوق الدوله هم استعفا کرده است از وزارت امور خارجه، ممتازالدوله هم از وزارت عدلیه استعفا کرده است. سایر وزراء هم در اطاق خودشان مشغول کار بودند. بعد با ناصرالملک (که) رئیس کابینه وزراء است سوار شده تا دم پستخانه، بعد در شگه خودم را سوار شده آدمم منزل.

چهارشنبه ۱۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفته منزل سالار مسعود.^۱ با برادرش سالار بهادر می روند مازندران به جنگ سالارالدوله. سیصد چهار صد نفر سوار، دو اراده توپ کوهستانی، دو توپ «ماکسیم» با خودش می برد. اسب من را هم یکصد (و) پنجاه تومان خرید. بعد رفته منزل اعتصام السلطنه. ارادل جمع بودند: مجیر السلطنه، مفاخر السلطنه، سعدالملک، منوچهر میرزا، حشمت الممالک، اعظام السلطنه، مشغول بازی بودند. تا ساعت سه از شب رفته آنجا بودم.



و ثوق الدوله

و ثوق الدوله کاغذی نوشته بود به رئیس الوزراء که عین الدوله چه می داند
وزارت چه چیز است. مردی که امیر آخور بوده است و آخور دستش بوده
است چه سر رشته از وزارت آن هم از عهد مشروطه دارد؟

پنجشنبه ۱۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: شیخ محمود ورامینی را گرفته، آوردند امروز برده بودندش پیش عین الدوله. از آنجا هم بردند یوسف آباد حبس کرده، هنوز معلوم نیست چه تقصیر(ی) کرده که او را گرفته (و) آورده اند.

دیگراز اخبارات تازه: وثوق الدوله که از وزارت خارجه استعفا کرده بود برای این بوده که با عین الدوله حرفشان شده بود، سر بعضی تقصیرات حکومت‌ها. گویا وثوق الدوله کاغذی نوشته بود به رئیس الوزراء که عین الدوله چه می‌داند وزارت چه چیز است. مردی که امیر آخور بوده اسب و آخور دستش بوده، چه سر رشته از وزارت آن هم از عهد مشروطه دارد؟ خیلی چیزهای بد نوشته بود و استعفا کرده بود و رفته بود شمیران. دیروز مستوفی الممالک رفته بود شمیران. وثوق الدوله را برداشته آورده بود طهران منزل عین الدوله، صلاح داده بودشان.

دهات شاهزاده ظل السلطان را هم تمام به بانک روس واگذار کردند. ده نفر قزاق ایرانی هم رفته به اصفهان برای ضبط و ربط دهات. قنصل روس هم به سردار اشجع در اصفهان گفته بوده که اگر شما به دهات اصفهان مأمور بفرستید، خیلی که مهربانی بکنیم آن مأمور را با گلوله می‌گویم بزنند.

باری مراجعت کرده صرف نهار کرده، عصری رفتم حمام. منیرالدوله (و) نگارالملوک آمدند. خانم باشی، زن شاهنشاه شهید هم آمده بود.

جمعه ۱۶ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

از قراری که مختارالدوله به حضرت اقدس تلگراف کرده بود، معیرالممالک هم که چندی بود در «اِدسا» به مرض استسقاء مبتلا بود، مرحوم شد. بنا بود اعتصام السلطنه برود. تلگراف کرده بودند نیاید. حضرت اقدس به من امر و مقرر فرمودند که بروم یا به

مستوفی الممالک، یا به اعتصام السلطنه هر کس را اصلاح بدانم، اطلاع بدهم. عصری رفته حمام، دعاهاى عصر جمعه را خوانده، بعد رفته منزل مستوفی الممالک، نبود، گفتند رفته است منزل اعتصام السلطنه. رفته آنجا. معلوم شد که حضرات اطلاع به هم رسانده‌اند (و) جمعی آنجا جمع هستند. شمس الشعراء، جهانسوز میرزا، حشمت الممالک (و) سایر اقوام: لسان، محسن میرزا، منوچهر میرزا، مفاخر السلطنه اعظام السلطنه قماربازها! نباشد که نعل را از آنجا حمل بکنند، از فردا هم منزل مستوفی الممالک ختم بگذارند، پس فردا جمع بکنند.

شنبه ۱۷ شهر جمادى الاخر ۱۳۳۱

امروز بنا است از صبح با سرکار معززالملوک برویم اوین و درکه، گردش. صبح زود سرکار معززالملوک و آدم‌ها با الاغ رفتند بعد من هم سوار شده رفته رو به اوین. بالای یوسف آباد، سر آسیاب، به اندرون ملحق شده، دختر یک ارمنی هم که دندان‌ش درد گرفته بود، دوازده بودند که بی حس بشود، «آن دوا» اسباب هلاکتش شده بود. هفت هشت تا درشکه که ارمنه تویش بودند، یک درشکه هم که گل زیادی به او زده بودند (و) نعل را توی او گزارده بودند، آوردند ببرند در قبرستان ونک دفن بکنند. باری حضرات الاغ سوار با درشکه، همراهی کردند.

در یک باغی نزدیک رودخانه نهار حاضر کرده بودند، پیاده شده استراحت کرده، ماشاءالله هزار ماشاءالله ایران جون و عزیزى همینطور سر الاغ بودند. عصر سوار شده به الاغ‌ها رقتیم تا زیر درکه لب رودخانه. آب زیادی می‌آمد. گویا هم ماهی زیادی دارد، همچو گمان می‌کنم تا دو ماه دیگر هم رودخانه به همین مایه باشد.

نزدیک ونک، چند تا سیاه چادر ایلات بود، رقتیم پیش آنها دوغ خورده، بعد همینطور الاغ سوار آمده، تا قهوه‌خانه یوسف آباد. آنجا سوار درشکه شده آمدم دم منزل سپهدار. معلوم شد امروز عصری وارد شده. رفته دیدنش. سردار کبیر، سردار

محبی با برادرهایش، مشکوة الدوله، پسر یمین الممالک (و) جمعی می آمدند می رفتند. یک ساعت از شب گذشته سپهدار هم رفت اندرونش.

بهجت آباد خیلی آبادی و باغات درست شده، بعضی باغ را هم مهمانخانه ترتیب داده‌اند. با صفا شده است. درکه هم خیلی آبادی‌ها شده است. باغات خوب درست کرده‌اند.

باری اخبارات تازه این است که مجلل السلطان را حاجی صمد خان شجاع الدوله، گرفته فرستاده است به طهران، به شرط این که او را نکشند، و امروز آوردند، در نظمیہ حبس است.

یکشنبه ۱۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

صبح سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک سر ختم جمعیت زیادی از هر قبیل بودند از وزراء، امرا، اعیان، علماء، شاهزادگان. ختم را هم فردا ولیعهد جمع خواهد کرد. بعد سوار شده آمدم رو به منزل سر گلوبندک کالسکه من با کالسکه عین الدوله (و) درشکه مؤید السلطنه مصادف شده، به زحمت از همدیگر گذشتند.

اخباراتی که چندی است اتفاق افتاده است، این است که اخترالدوله زن نصرت الله خان، پسر میرزا نصرالله خان سپهسالار شده است که حالا نصرت خاقان لقب گرفته، نوکر و محبوب القلوب عین الدوله است.

دوشنبه ۱۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم باغ مخبرالدوله، دیدن نصیرالملک. ناظم العلوم و مبصر السلطنه آنجا بودند. بعد از آنجا آمدم منزل سردار کل بازدید سردار افخم حسن خان پسر مرحوم صاحب اختیار، مشار السلطنه، صدر الممالک آنجا بودند با میرزا سلیمان خان نشسته گرم صحبت شدیم.